

تضاد سیاست قدرت‌ها در خاورمیانه.. بقیه از ص ۱

بحران و تنگناهای مربوط در خاورمیانه و به ویژه پایان بخشیدن به درگیری‌های همه روزه عراق با مقام های جمهوری اسلامی و سوریه وارد مذاکره شود. مدتی پس از طرح این دو پیشنهاد، (که گمان می رفت بوش تا حدودی آنرا پذیرفته باشد) شاهد استراتژی جدید آمریکا و افزایش ناو هواپیمابر و ۲۱ هزار سربا و تغییر دو تن از فرماندهان ارشد آن کشور در عراق و خاورمیانه بودیم.

برای درک درست روند این رویدادها و دگرگونی ها لازم است به بررسی منافع سیاسی و اقتصادی قدرت‌های جهانی و منطقه ای در خاورمیانه و از جمله ایران و تضاد میان آنها - گر چه به اختصار - پردازیم: امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست که هدف دولت آمریکا در مورد عراق و حضور گسترده نظامی آن کشور در منطقه خاورمیانه مبتنی بر تأمین منافع ملی و حفظ موقعیت ابرقدرتی آن کشور می باشد.

سیاست انگلستان در منطقه گر چه در مرحله حمله نظامی به عراق، همکاری با آمریکا و در تضاد با سیاست آلمان و فرانسه بود ولی در مرحله کنونی تا حدود زیادی با موافقت و همکاری این دو دولت قدرتمند اروپائی انجام می پذیرد. مخالفت با اشغال نظامی و حمله هوایی به ایران و پیشنهاد انجام دادن گفت و گو با سران جمهوری اسلامی در جهت بازدارندگی سران رژیم اسلامی از غنی سازی اورانیوم و حمایت آنها از حماس در فلسطین و حزب الله در لبنان و کمک به حل بحران عراق می باشد.

سیاست کشورهای روسیه و چین نیز هر یک به دلایلی در جهت بازدارندگی از حملات هوایی به ایران و حفظ رژیم اسلامی تحت شرایطی می باشد. سیاست اسرائیل نیز از ابتدای تأسیس آن دولت در جهت حفظ و موقعیت آن کشور و در صورت امکان دست یابی به اسرائیل بزرگ بوده و هست. رؤیای برپایی اسرائیل بزرگ نه تنها مورد تأیید بسیاری از سیاستمداران اسرائیل نیست بلکه اکثریت مردم اسرائیل نیز با آن موافق نمی باشند.

سیاستمداران اسرائیل با نگرانی از قدرتمندی برخی از کشورهای عربی، از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی نیز نگران قدرت نظامی جمهوری اسلامی بوده اند.

با حمله نظامی آمریکا به عراق و سقوط صدام حسین و فروپاشی ارتش بعثی عراق دولتمردان اسرائیل به یکی از خواسته‌های خود رسیدند. اما جمهوری اسلامی و تهدیدهای سردمداران آن به ویژه در یکی دو سال اخیر بر شدت نگرانی آنها افزوده است. از این رو، با سیاست انگلیس و دولت های اروپائی (یعنی مذاکره و سازش با سردمداران جمهوری اسلامی) موافق نمی باشند.

عربستان سعودی، ثروتمندترین کشور عربی که خود را «مهد اسلام» و مرکز مسلمانان جهان - به ویژه اهل سنت - می داند نیز از قدرت گیری یک کشور شیعه - یا به قول آنها «رافضی» و ایجاد یک «هلال شیعی» در منطقه، نگران است و از این دیدگاه با سیاست اسرائیل موافقت دارد.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی طراحان سیاست خارجی آمریکا به دولتمردان آن توصیه کردند استراتژی خود را بر اساس حفظ ابرقدرتی آمریکا و جلوگیری از ابرقدرتی دیگر کشورها قرار دهند. بر این اساس آمریکا برای ادامه ابرقدرتی خود می بایست بر منابع انرژی - نفت و گاز (جهان به ویژه خاورمیانه) مسلط گردد.

رویداد یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ این امکان را برای دولتمردان آمریکا پدید آورد تا ضمن حمله به افغانستان و سرنگونی طالبان با برخی از جمهوری‌های جدا شده از اتحاد شوروی، قراردادهای دوجانبه نظامی بسته و نیروهای هوایی خود را در این کشورها مستقر سازد تا پس از تسلط بر منابع نفت و گاز خاورمیانه بر منابع گسترده این بخش از جهان نیز تسلط یابد.

گام نخست تسلط کامل بر منابع نفت و گاز خاورمیانه (شیشه عمر قدرت کشورهای اتحاد اروپا و ژاپن در شرایط کنونی و چین و هند در آینده نزدیک)، حمله به عراق و اشغال نظامی آن کشور و سپس به احتمال زیاد، حمله به ایران طرح ریزی شد.

بقیه در ص ۷

درآمد نفت باید صرف ایجاد کار، تولید و افزایش ثروت ملی گردد